



فوتبال و نظام فکری فیلسوفان

از دوست عزیز و گرانمایه‌ام، علی‌اصغر محمدخانی، تشکر می‌کنم که کتاب خواندنی فوتبال و فلسفه را برایم فرستاده‌اید. از دو روز پیش که آن را دریافت کرده‌ام، حدود صد صفحه‌ای از آن را خوانده‌ام و امیدوارم هرچه زودتر تا پایان بخوانم. می‌دانید که خیلی پیر شده‌ام. شغل دیوانی و توابع و لوازم آن هم هست. شب‌ها که خسته به خانه می‌روم حداکثر یکی، دو ساعت می‌توانم کتاب بخوانم و مگر با چشم و گوش آهو گرفته هر شب چند صفحه می‌توان خواند. این یادداشت را می‌نویسم تا بگویم بسیار خوشحالم که این کتاب خوب را برای نقد و معرفی برگزیده‌اید. جمع خوبی مرکب از فوتبالیست فلسفه‌دان و فلسفه‌دان‌های فوتبال‌شناس هم با حضور مترجم، کتاب را نقد و معرفی می‌کنند.

کتاب فوتبال و فلسفه نوشته یک شخص نیست بلکه یک تیم چهل و یک نفره فوتبالیست اهل فلسفه آن را نوشته است. نام کتاب را به درستی فوتبال و فلسفه گذاشته‌اند و نه مثلاً فلسفه فوتبال. البته در مواردی اشاراتی به فلسفه فوتبال هم در صفحات کتاب می‌توان یافت اما قصد نویسندگان نوشتن کتابی در فلسفه فوتبال نبوده است. آنها می‌خواسته‌اند ببینند آیا میان شغل سابق و شغل فعلی‌شان یعنی فوتبال بازی کردن و فلسفه‌آموزی مناسبتی وجود دارد؟ اگر به رسم و سنت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که فلسفه‌دانان حتی اگر فوتبال را دوست بدانند چه بسا که در عمرشان در باب آن یک کلمه هم نگویند و ضرورتی برای گفتن از فوتبال حس نکنند. فوتبالیست‌ها باید تا حدودی بلندنظر و با فرهنگ باشند که در کنار فوتبال برای فلسفه هم در دل و جان‌شان جای باز شده باشد ولی راستی فوتبال که در قرن نوزدهم به وجود آمده است در اندیشه ارسطو و افلاطون و دکارت و نیوتن و لاپلاس و هگل و مارکس چه جای می‌توانسته است داشته باشد و چگونه آنها می‌توانسته‌اند به چیزی که نبوده است و به جهان آنان تعلق نداشته است، فکر کنند. حتی به نظر می‌رسد که فیلسوفان آخر قرن نوزدهم و قرن بیستمی‌ها هم که اسم‌شان در کتاب آمده و به بعضی آرای‌شان اشاره شده است هرگز فکر نمی‌کرده‌اند که با اندیشه‌ها و آرای آنان بتوان مسائل فوتبال را توضیح داد ولی نویسندگان کتاب که فلسفه می‌دانند و ذوق بازی هم دارند در فلسفه‌هایی که بیشتر با آن آشنا بوده‌اند مناسبتی با فوتبال یافته‌اند و اتفاقاً ذوق بسیار باید باشد که بتوان علت غایی ارسطو را با «گل» قیاس کرد (من اصطلاح علت غایی را به کار بردم). مترجم زبانی ساده دارد و کتاب را ساده و بی‌تکلف و روان ترجمه کرده است. به مناسبت بگویم که این کتاب پرخواننده خواهد بود و بارها چاپ خواهد شد. پس اگر یکی از عزیزان حاضر در مجلس نقد، کتاب را بخواند و اصطلاحات فلسفی را به زبان متداول اهل فلسفه برگرداند آسیمی به ترجمه خوب آقای عظیمی

نخواهد رسید) و اتفاقاً این قیاس یا تناظر صرفاً ظاهری هم نیست بلکه نظام ارسطویی با نظم فوتبال از جهات مختلف قابل قیاس است. گل در فوتبال، هدف نیست ولی آن را از فوتبال حذف نمی‌توان کرد. زیرا فوتبال با گل به کمال خود می‌رسد. علت غایی هم در فلسفه ارسطو کمال وجود است و نه مقصد و غایتی که آدمیان بخواهند به آن برسند. البته همه نویسندگان از فلسفه‌ها به یک نحو استفاده نکرده‌اند. یکی از آنها نظر جان دیویی در باب هنر را به صورتی روشن بیان کرده است تا بتواند نتیجه بگیرد که فوتبال هنر است یا می‌تواند هنر باشد. این دو نمونه را به عنوان مثال ذکر کردم تا بگویم که نویسندگان کوشیده‌اند نظر خود درباره فوتبال را که البته نظر تحسین است، در زمینه فلسفه و با رجوع به آرای فیلسوفان بزرگ بیان کنند. پس قصد آنان فلسفه‌گویی نیست بلکه نظریشان بیشتر بیان اهمیت و مقام فوتبال و عرضی دانستن آلودگی‌های احتمالی آن است. با این همه کتاب را می‌توان متضمن گزیده‌ای از آرای مهم و اساسی بعضی فیلسوفان دانست. خواننده‌ای که کتاب را با علاقه و دقت بخواند چه بسا در پایان کار بی‌آنکه ملتفت باشد اطلاعات خوبی از فلسفه به دست آورده است. از من و همکارانم بسیار پرسیده‌اند و باز هم می‌پرسند که آموختن فلسفه را از کجا باید آغاز کرد و کدام کتاب را باید خواند. شاید این کتاب به خصوص برای کسانی که علاقه بیشتر به فوتبال دارند برای آغاز فلسفه‌آموزی مناسب باشد. مع‌هذا چنانکه گفتم کتاب، کتاب فلسفه فوتبال نیست بلکه نویسندگان سر بسته به خواننده می‌گویند اگر ما هم‌زمان به فلسفه و فوتبال پرداختیم یا از فوتبال به فلسفه رفتیم بلهوسی نکرده‌ایم. فوتبال چیز کوچکی نیست و نظام و ترتیبی دارد که می‌توان آن را با نظام فکری فیلسوفان سنجید. البته گهگاه جسته، گریخته چیزی از فلسفه فوتبال هم در آن می‌توان یافت. چنان که یکی از نویسندگان فوتبال را با نظام جهان ارسطویی سنجیده است. در این صورت فوتبال کم و بیش به صورت یک نظام کیهانی تلقی می‌شود اما اگر با رجوع به فلسفه‌های هگل و مارکس و نیچه و جان دیویی و هوسرل و گادامر و سارتر بخواهند ماهیت فوتبال را درک کنند آن را یک درام تاریخی که مهر و کین و شادی و غم و علم و جهل و مهربانی و خشونت و... را در خود دارد می‌یابند. پس فوتبال صورتی از سرگذشت آدمی و زندگی و کوشش آزاد او در زمان و مکان محدود و معین با رعایت قواعد و قوانین خاص می‌شود. با این تلقی فوتبال را از تماشاگرانش نمی‌توان جدا کرد. اصلاً فوتبال با تماشاگرانش این همه اهمیت پیدا کرده است. تماشاچی را نباید صرفاً در اقتصاد فوتبال دید. من هم کاری به شأن اقتصادی قضیه ندارم زیرا شور و شادی و غم و اشک و... حتی تشویق‌ها و نالساگویی‌های تماشاگران هم جزئی از فوتبال است. همه اینها کم و بیش به فلسفه فوتبال نزدیک است اما در جایی هم نویسنده قصد داشته است در فلسفه فوتبال وارد شود. در این باب مجال تفصیل نیست. اجازه بفرمایید که عبارتی از کتاب را نقل کنم و به این همه مجمل‌گویی پایان دهم و بیش از این تصدیع ندهم. در صفحه ۳۳ چنین می‌خوانیم: «کلیسا امروز جای خود را به ورزشگاه داده است. جوامع از راه ورزش است که دانستان‌های مشترک می‌سازند و در زمین بازی است که قهرمانان معاصر به وجود می‌آیند و پرستش می‌شوند» این نظر هر چه باشد مطبوع و مقبول یا نامقبول و نامطبوع، حکمی در فلسفه فوتبال است و سخن آخر اینکه این کتاب مثل همه کتاب‌های نظیرش مطالب قابل چون و چرا دارد اما در مجموع کتاب خوبی است و مترجم محترم کار شایسته‌ای کرده است. امیدوارم و حدس می‌زنم که مجلس خوبی داشته باشید. توفیق همیشگی جنابعالی و همکاران محترم‌تان را از خداوند مسألت دارم.